

اشاره های تاریخی به مورد پیچیده “مشکل ایران”

در نوشته های تاریخی پیش از یورش مغولان، در زبان کنایه اشاره هایی به مورد پیچیده ایران، “مشکل ایران” وجود دارد.

نیازی به گفتن نیست که تاریخ نویسان کهن با مبانی نظری ویژه خود در مواد تاریخ ایران نظر میکردند. آنان نظریه پرداز در معنای جدید نبودند و، از این رو، نمی توان انتظار داشت که در نوشته های تاریخی کهن بتوان مفاهیمی مدون برای توضیح ایران پیدا کرد، اما در نوشته های تاریخی پیش از یورش مغولان، در زبان کنایه، اشاره هایی به مورد پیچیده ایران که من آن را “مشکل ایران” خواندم، وجود دارد. اشاره عطا ملک جوینی به اینکه ایران در معرض “وزیدن باد بی نیازی خداوند” قرار دارد، قرینه ای در مجالس سبعة جلا الدین محمد بلخی نیز دارد که از قومی سخن می گوید که “کشت کرده بودند، چون تمام شد، آتش در آن زدند” آن گاه که چنین اشاره هایی را در کنار هم قرار دهیم و معنایی به مجموع آنها بدهیم، این اشاره ها هم چون کنایه هایی از تقدیر ایران به عنوان مشکل پدیدار خواهند شد که اشاره صریح به آن در آن نوشته ها نمیتوانسته است بیاید. خواندن برخی از نوشته های تاریخی و ادبی ایران تا یورش مغولان می تواند برای استخراج برخی از مقولاتی که برای تدوین تاریخ ایران به آنها نیاز داریم سودمند باشد. بدیهی است که این نوشته ها رساله های مفهومی نیستند، اما، از آنجا که نویسندگان آن ها از وسوسه فهم تقدیر تاریخی کشور خود فارغ نبودند، در صورت کنایه هایی به تدوین مفاهیمی نزدیک شده اند که می توانند تاریخ نویس را به کار آیند. اگرچه عطاملک برای مغولان تاریخ می نوشت، ولی تاریخ نویس مغولان نبود و خواننده ای که جدی باشد نمی تواند اسرار او را از درون تاریخ او نجوید. جوینی، از این حیث که در میان سطر های تاریخ خود بذر هایی از “آگاهی ملی” ایرانیان را هم زمان با یورش مغولان در تاریخ خود پنهان کرده بود، از بسیاری از تاریخ نویسان معاصر خود متمایز است. عطاملک در تاریخ نویسی تالی ابوالفضل بیهقی بود و آن گاه نیز که با یورش مغولان، به گفته همان بیهقی، عصر تاریخ نویسی “بیداری” به پایان رسید، آن چه ایرانیانی مانند او از “آگاهی ملی” در پستوی خانه نهان کرده بودند در دستارهای “شاعران زمانه عسرت” نهادند. نوعی از شعر “اندیشیده” و “اندیشنده” زمانی با حافظ پدیدار شد که با عطاملک تاریخ نویسی “بیداری” به پایان رسیده بود. اشاره هایی جالب توجه تر از آن چه در نوشته های تاریخی به وجوهی از تداوم ایران آمده می توان در ادب فارسی پیدا کرد که با پایان عصر زرین تاریخ نویسی ایرانی به مکانی برای تداوم آگاهی “ملی” ایرانیان تبدیل شد. این که حافظ در بیتی از آتشی که نمی میرد سخن میگوید که در دل خود پنهان کرده بوده است و هم او در بیتی دیگر خورشید را شعله ای از این آتش نهفته در دل خود می داند، در ادامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، هم چون اشاره ای به این حماسه بقای ایرانی است که به تعبیر هانری کربن از بیرون به درون انتقال پیدا کرده است تا از گزند مصون بماند. اینک میتوانم، به مناسبت، به یکی از مهم ترین نکته هایی که در همین دفتر نخست آمده اشاره ای گذرا بیاورم. تردیدی نیست که خواجه بوفضل “تاریخ پایه ای” را به معنایی که من می توانم دریافت نیاورده و امکان این را نداشت که با مقدمات تاریخ نویسی زمان خود از “تاریخ پایه ای” چنان

تفسیری عرضه کند که بتوان آن را جدید در معنای اندیشه تجدید تلقی کرد، اما نمی توان تردید کرد که نطفه فهم نظریه پرداز کنونی تاریخ در بیان او نهفته است. سبب اینکه بیش از یک هزاره است که تاریخ او خوانده می شود، اما جز بخش های ناچیزی از ناسخ التواریخ را دیگر کسی نمی خواند، این است که، چنان که وحید دستگردی به مناسبت دیگری گفته بود که ”شاعر با یک بیت شاعر است و با یک دیوان شاعر نیست“، برخی شهود های بیهقی چنان ژرفایی دارد که در هر دوره ای مرتبه ای و وجهی از معنای آن می تواند آشکار شود. من پیشتر به عبارتی از عطاملک نیز اشاره کرده ام، در جایی دیگر نیز از ضرورت تدوین ”پدیدار شناسی وجدان نگون بخت“ سخن گفته بودم. من کوشش کرده ام سخن جوینی را با مفهوم هگلی به گونه ای توضیح دهم که وصف عطاملک به مفهومی در توضیح وجهی از تقدیر تاریخی ایران تبدیل شود، اما آن مفهوم هگلی صرف نباشد. ایرانیان بخش مهمی از حیات تاریخی خود را در معرض ”وزیدن باد بی نیازی“ سپری کرده اند، دوره هایی که در آن ”سامان سخن گفتن“ نبود چه رسد به توان نطری تدوین مفهومی فلسفی، اما فرق میان ایرانیان با مردمان ”جامعه های کوتاه مدت“ این بود که اینان هیچ نمی توانستند گفت، آنان می توانستند وجود تاریخی خود را در سطرها و میان سطرهای تاریخ جوینی پنهان کنند. از برابر ملتی که پیوسته توانسته بود در برابر باد های سموم خم شود، اما با این همه استوار بماند، حتی باد بی نیازی خداوند محتوم به گذشتن بود، با گذشتن باد، هر بار، به تعبیر (ریچارد فرای، سرو ایران خم می شد، اما نمی شکست، یعنی تاکنون نشکسته است! من بر آنم که این دریافت از ایران در مسیر وزیدن باد بی نیازی خداوند را با نظریه هایی که به هر حال ”کوتاه مدت تر“ از کوتاهی جامعه کوتاه مدت ایران هستند نمی توان فهمید. دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران چاپ سال 1395 ص 24 به بعد اثر جواد طباطبایی

قسمت اول:

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2017/04/2017-04-15_a.mp3]

قسمت دوم:

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2017/04/2017-04-15_b.mp3]